

ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم و تأثیر آن در بروز انقلاب اسلامی

دکتر محمد حسن الهی زاده^۱
حبیب حیاری^۲

چکیده:

دوره ۳۷ ساله پهلوی دوم به لحاظ قدرت اعمال نفوذ، به دو دوره تقسیم می شود. دوره اول از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ش که قدرت متمرکز سیاسی وجود نداشت و مجموعه نهاد سلطنت کمترین نقش را در ایفای حاکمیت داشت. دوره دوم از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ش که حکومت توانست به یگانه مرجع قدرت سیاسی تبدیل شود. با توجه به موقعیت جدید، ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم نیز شکل گرفت. این ساختار متمرکز و شخصی بود و بر ارتش و نیروهای اطلاعاتی، دیوانسالاری، احزاب و درآمد نفت متکی بود و با دو شیوه نظارت - کنترل و سرکوب سعی کرد حاکمیت خود را بر جامعه محقق کند و از این طریق جامعه را تحت کنترل خود درآورد ولی پیامد چنین سیاستی منجر به بدبینی و بی تفاوتی جامعه نسبت به رژیم شد. این مقاله بر آن است تا تأثیر ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم را در بی اعتمادی و دوری مردم از حکومت و در نهایت بروز انقلاب اسلامی نشان دهد.

واژگان کلیدی: ساختار قدرت، نظارت - کنترل، سرکوب، بروز انقلاب اسلامی.

۱. استادیار تاریخ دانشگاه بیرجند

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه بیرجند hhayyari@yahoo.com

حکومت پهلوی دوم ۳۷ سال به طول انجامید در این مدت ایران، تحولات سیاسی اجتماعی متفاوتی را تجربه کرد. شاه در ابتدای زمامداری اش به دلیل جوانی و بی تجربه گی، حضور اشغالگران، حضور نیرومند احزاب سیاسی و کابینه ها قدرت چندانی نداشت. در این سال ها ، تصمیم گیران اصلی عرصه سیاست خارجی و اجتماعی ایران، قدرت خارجی و نخست وزیران بودند اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد، حمایت خارجی و ارتش، باعث اقتدار شاه شدند و اینگونه او به تنها تصمیم گیرنده کشور تا پایان حکومتش تبدیل شد. از این زمان است که ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم شکل می گیرد. این ساختار متمرکز و شخصی بود و چنان حلقه را بر جامعه تنگ کرده بود که در اوسط دهه ۵۰ اعلام شد همه باید در یک حزب ثبت نام کنند. احزاب، ارتش و نیروهای اطلاعاتی، نفت و دیوان سالاری اجزای تشکیل دهنده ساختار قدرت سیاسی بودند که طی این دوران تقویت شدند تا حکومت با پشتیبانی آن ها این ساختار را پیاده کند.

ماهیت قدرت پهلوی دوم و اجزای تشکیل دهنده آن، یک هدف یعنی حفظ نظام را مد نظر داشت. برای رسیدن به این هدف، دو راه نظارت - کنترل و سرکوب را مناسب تشخیص داد و بر مبنای آن فضایی را برای جامعه سیاسی ایران تحمیل کرد که مردم را نسبت به آن بدبین کرد. این امر کاهش مشارکت سیاسی جامعه را به دنبال داشت. در واقع عملکرد سیاسی رژیم منجر به بی تفاوتی جامعه و افزایش فاصله بین حکومت و جامعه شد و آن را از قدرت تعیین کننده حمایت مردمی که اصلی ترین دلیل دوام حکومت هاست محروم کرد. این مقاله در پی پاسخ این پرسشها است: ۱- ماهیت ساختار قدرت پهلوی دوم چیست و اجزای تشکیل دهنده آن کدامند؟ و ۲- چگونه ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم در بروز انقلاب اسلامی نقش داشته است؟ با توجه به سوالات مطرح شده می توان چنین فرضیه ای مطرح نمود: ساختار قدرت پهلوی دوم متمرکز و شخصی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکل گرفت. ارتش و نیروهای اطلاعاتی، نفت، احزاب و دیوان سالاری اجزای تشکیل دهنده این ساختار هستند. و

فرضیه دوم این است که ساختار قدرت سیاسی با دو حربه نظارت - کنترل و سرکوب سعی کرد موقعیت خود را حفظ کند که این امر دوری مردم از حکومت را به دنبال داشت و در نهایت در بروز انقلاب اسلامی نقش داشت.

ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم

برای فهم و درک بسیاری از تحولات تاریخی توجه به کلام کارگزاران هر دوره، به عنوان شکل دهندگان ساختار قدرت سیاسی حکومت‌ها (البته فرهنگ، اخلاق مورد قبول هر دوره و جامعه، ادبیات حاکم بر جامعه، نوع نگرش سیاسی مردم نسبت به قدرت و غیره نیز در این امر دخیل هستند) مثمرتر خواهد بود. علاوه بر آن؛ از لابه لای همین گفتار و سخنان است که می‌توان نظام فکری آن‌ها را بازخوانی کرد و از طریق این بازخوانی به ماهیت رفتار، کنش‌ها، نظام سیاسی و حکومت که در پس این نظام فکری شکل می‌گیرند پی برد. بدین منظور؛ برای پی بردن به تار و پود ماهیت قدرت در عصر پهلوی دوم، سخنانی که در این خصوص توسط شاه به عنوان کسی که در رأس هرم قدرت قرار دارد از لابه لای متون جمع‌آوری گردیده است، تا با واکاوی آن‌ها تا حدودی به مبنای فکری وی در مورد حکومتداری نزدیک شد. شاه در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «دولت یعنی من». در جای دیگری راجع به حزب رستاخیز گفته بود: «دموکراسی چند حزبی برای غرب چه چیزی به ارمغان آورده که ما هم از آن تبعیت کنیم» (راجی، ۱۳۷۴: ۱۸۸). در مصاحبه‌ی فالاچی با وی در مورد نحوه حکومتداری اظهار داشت: «برای انجام امور قدرت لازم است و برای داشتن قدرت اجازه و مشورت کسی لازم نیست. لازم نیست درباره تصمیمات با کسی بحث شود» (فالاچی، ۱۳۷۵: ۴). درباره انجام اصلاحات ارضی به صراحت عنوان می‌کند: «وقتی سه چهارم ملتی سواد خواندن و نوشتن نمی‌داند تنها راه انجام اصلاحات شدیدترین دیکتاتوری‌ها است در غیر اینصورت به جایی نمی‌رسید اگر خشن نمی‌بودم نمی‌توانستم اصلاحات ارضی را به انجام برسانم و تمام برنامه‌های اصلاحی ام شکست می‌خورد» (گراهام، ۱۳۵۸: ۶۹). توجه به ادبیات شاه - به عنوان کسی که در رأس هرم قدرت قرار دارد - در خصوص

نحوه حکومتداری، ماهیت قدرت متمرکز و شخصی را به خوبی ترسیم کرده و نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی در نظام فکری وی از چه جایگاهی برخوردار است. این نوع شکل حکومت، بعد از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفت. البته در مقطعی چون دولت امینی تا حدودی تعدیل شد ولی دوام چندانی نداشت. کنترل حکومت در سال‌های (۱۳۳۲-۱۳۳۰ش/۱۹۴۱-۱۹۵۳م) بر جامعه کاهش نسبی یافته بود و قدرت سیاسی بین قطب‌های مختلف دربار، مجلس، کابینه، اشغالگران جنگ جهانی دوم و برخی احزاب چون حزب توده تقسیم شده بود که بی‌ثباتی سیاسی یکی از پیامدهای آن بود. ولی شاه از یک سو با سرکوب جناح‌ها و گروه‌های مختلف و از سوی دیگر با تعمیق و گسترش سیطره اش بر ارکان نظام، در مسیر تضعیف نهادهای سیاسی مانند احزاب گام برداشت. هویدا به مناسبت‌های مختلف اعتراف می‌کرد: در دوران نخست‌وزیری اش، شاه نخست‌وزیر واقعی بوده و وی اسماً نخست‌وزیر به حساب می‌آمد. در گفتگو با یگانه به این مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «من در اینجا *chef de cabinet* هستم یعنی رییس دفتر و بنابراین اگر مطلبی دارید با شاه مطرح کنید» (طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۱۳۸۴: ۲۵۱). سولیوان، سفیر آمریکا تأکید می‌کند: «از جمله زمامداری بود که مسائل را پیش خود و بطور انفرادی بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کنند و نتیجه‌گیری‌های خود را برای اطلاع از نظر دیگران مطرح می‌سازد» (سولیوان، ۱۳۶۱: ۳۹).

بر مبنای همین شخصی‌سازی و قدرت متمرکز، دو مجلس قانونگذاری (سنا و شورا) ماهیتی تازه یافتند. از آن جا که نیمی از اسنانورها انتصابی بودند، مجلس سنا به عنوان ابزاری در دست شاه به شمار می‌رفت (کدی، ۱۳۶۹: ۸۲). مجلس شورای ملی نیز از اهمیت خاصی برخوردار بود که بعد از کودتا زیر سلطه دربار قرار گرفت. برای نمونه؛ افرادی مانند تفضلی، اشتری، حکمت، و جزائری از طرف حکومت برای نمایندگی مجلس پیشنهاد شدند (رستم، ۱۳۷۶: ۱۲۸). به جز شمار اندکی از نامزدها مخالفین نتوانستند به مجلس راه پیدا کنند در سال‌های بعد حتی این تعداد اندک، با فشار شدید حکومت مواجه شده بعد از مجلس بیست و یکم از راه یابی به مجلس بازماندند.

گراهام در این زمینه می نویسد: «مجلس چیزی جز یک مهر لاستیکی برای تأیید تصمیمات شاه نبود» (گراهام، ۱۳۵۸: ۸۲)

بدین ترتیب؛ تمرکز قدرت و ماهیت شخصی ویژگی های اصلی ساختار قدرت سیاسی در عصر پهلوی دوم است این امر فضای سیاسی جامعه را به گونه ای شکل داد که قدرت سرکوب و بسته بودن فضای سیاسی (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۱۶؛ فوران، ۱۳۸۸: ۴۶۲) از جمله اجزای جدایی ناپذیر آن به شمار می آمدند این شرایط جامعه را از مشارکت سیاسی و امکان ابراز نارضایتی های اجتماعی ناامید کرد و در نهایت جامعه را نسبت به حکومت بی تفاوت کرد. بازرگان در این رابطه می نویسد: مردم... رئیس مستبد را با هواخواهان و مأمورینش بحال خود خواهند گذاشت چنین دستگاهی ریشه و تکیه در جامعه ندارد (مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه تجدیدنظر غیر صالح نظامی، بی تا: ۲۴۲). شخصی بودن و تمرکز قدرت سیاسی دو مؤلفه اصلی ساختار قدرت در عصر پهلوی دوم است که نیروهای مسلح و اطلاعاتی، دیوانسالاری، احزاب و بعدها درآمد نفت اجزای آن را تشکیل می دادند.

۱- نیروهای مسلح و اطلاعاتی

یکی از دیدگاه هایی که در تحلیل نحوه ی شکل گیری قدرت سیاسی به ویژه در دوره ی پهلوی مطرح است دیدگاهی است که به عنصر نظامی گری و ارتش به عنوان یکی از پایه های قدرت حکومت تأکید دارد. افزایش تعداد نیروهای مسلح و نیروهای اطلاعاتی همچون ساواک، سازمان بازرسی شاهنشاهی و رکن دو ارتش در اولویت قرار گرفت. شاه در این راه از کمک های آمریکا نیز برخوردار بود و ارتش به عنوان قوی ترین ستون قدرت شاه و سازمان یافته ترین نیروی رژیم در اختیار او قرار گرفت (عباسی، ۱۳۸۳: ۱۲۶). وی به سه طریق ارتش را به خود وابسته کرد:

۱- افزایش لایق و قدرتمند ارتش را برکنار کرد و افراد وابسته به خود را جایگزین آن ها کرد اجازه نداد هیچ افسری در ارتش محبوبیت پیدا کند و به محض آن که متوجه می شد فرماندهی محبوب شده فوراً او را عوض می کرد (نراقی، ۱۳۸۲: ۲۱۱). به طور دائم

فرماندهان را جابجا می کرد و به جای آن ها کسانی که مزاحم قدرت او نبودند وارد ارتش شدند(نراقی، ۱۳۸۱:ب: ۱۵).

۲- مناسبات فرماندهان ارتش را به صورتی ترتیب داد که حوزه اختیارات هریک مجزا باشد و با یکدیگر ارتباطی نداشته باشند. در ۱۳۴۴ش/۱۹۵۵م، با فرمان شاه نیروهای سه گانه زمینی، هوایی و دریایی ستاد جداگانه ای تشکیل دادند این ستادها تابع «ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده» بودند که مدتی بعد «ستاد بزرگ ارتشتاران» نامیده شد(سینائی، ۱۳۸۴: ۴۶۳). فرمانده هریک از این نیروها به صورت مستقیم گزارش های خود را به شاه می داد و بودجه و نیازهای دیگر خود را از شاه می گرفت. او هر یک از فرماندهان نیروها را جداگانه و در روزهای معینی به حضور می پذیرفت و به این ترتیب جزییات مربوط به هریک از نیروها را تحت نظر داشت. ستاد مشترک نیروهای مسلح ایران و رئیس آن فاقد اختیارات معمول سازمان ها و مقامات مشابه در کشورهای دیگر بود و بیشتر به صورت یک دفتر طرح و هماهنگی عمل می کرد فرماندهان سه نیرو کارشان را مستقل انجام می دادند و چون روابط و ضوابط به صورت مستقل بود، امکان این که یک فرمانده ارتش تحلیل جامع و کاملی از اوضاع ارتش داشته باشد وجود نداشت و به نحوی در دایره این سیستم مدیریتی سرگردان بود(سولیوان، ۱۳۶۱: ۵۳؛ مثل برف آب خواهیم شد«مذاکرات شورای فرماندهان ارتش»(دی - بهمن ۱۳۵۷)، ۱۳۶۶: ۱۶۵).

۳- تجهیزات و نفرات ارتش را افزایش داد. خرید تجهیزات نظامی گسترده بود و به تعبیر فونتن تهران به صورت یک مشتری خوب صنایع جنگی آمریکا درآمد (سفارش های نظامی ایران به آمریکا از ۵ میلیارد دلار تجاوز کرد)(فونتن، ۱۳۶۴: ۴۵۸). آبراهامیان افزایش تعداد نظامیان توسط شاه را این گونه بیان کرده است:

شمار نفرات نظامی را به ترتیب زیر از ۲۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶افزایش داد: نیروی زمینی ارتش از ۱۸۰۰۰۰ به ۲۰۰۰۰۰ نفر؛ ژاندارمری از ۲۵۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰ نفر؛ نیروی هوایی از ۷۵۰۰ به ۱۰۰۰۰۰۰؛ نیروی دریایی از ۲۰۰۰ به ۲۵۰۰۰۰ نفر؛ واحدهای کماندوهای ویژه از ۲۰۰۰ به ۱۷۰۰۰ نفر و گارد شاهنشاهی از

۲۰۰۰ به ۸۰۰۰ نفر افزایش یافت. همچنین بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به یک میلیارد و هشت صد میلیون دلار در سال ۱۳۵۲ و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت به ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند. (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۵۳۵).

فوکو می نویسد: «از هر سه دلار درآمد کشور یک دلارش خرج این بازیچه گرانقیمت [ارتش] می شود» (فوکو، ۱۳۸۶: ۱۱). آل احمد نیز می افزاید: «خرج یک روز ارتش را می شود صرف مبارزه با بی سوادی کرد؟» (آل احمد، بی تا: ۲۹۹) این جمله که بیشتر طعنه به سیاست های نظامی حکومت است خود گواه بالای خرج زیاد ارتش است. حکومت با این اقدامات ابتدا ارتش را مطابق میل خود نظم بخشید و پس از آن ساختار قدرت سیاسی مورد نظر را شکل داد. شهربانی و ژاندارمری نیز به عنوان واحدهای انتظامی و بخشی از نیروهای مسلح ایران در شرایط عادی ابزار برقراری امنیت و سرکوب مخالفین سیاسی بودند. فرماندهان این دو سازمان در بیشتر موارد از میان فرماندهان نیروی زمینی انتخاب می شدند. این سازمان ها از نظر تعلیماتی، آموزشی و خدماتی نیز وابستگی های زیادی به ارتش داشتند (سینائی، ۱۳۸۴: ۴۶۸). از شهربانی به عنوان سازمانی عملیاتی و اطلاعاتی برای مقابله با اجتماعات و فعالیت های مخالف دولت استفاده می شد (سینائی، ۱۳۸۴: ۴۷۰).

شاه در کنار ارتش نیروهای اطلاعاتی را نیز طوری شکل داد که از یک طرف هر کدام یکدیگر را زیر نظر داشته باشند و از طرف دیگر چنان بر جامعه مسلط شدند که حتی در جزیی ترین امور نظر آن ها مورد نیاز بود. صمیمی منشی سفارت ایران در سوئیس می نویسد: «وقتی دکتر ادهم رئیس تشریفات دربار و سفیر جدید ایران در سوئیس هم می خواست یک منشی برای خود استخدام کند ناگزیر می بایست از ساواک در این باب تأییدیه بگیرد» (صمیمی، ۱۳۷۴: ۶۴). سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ساواک - در ۱۳۳۶ ش/۱۹۷۵ م با مسئولیت کسب اطلاعات و حفظ امنیت کشور تأسیس شد. رئیس آن معاون نخست وزیر بود. در ظاهر؛ سازمان در اختیار نخست وزیر بود اما در عمل شاه شخصاً مسئول آن را تعیین می کرد و گزارش هایش را دریافت می کرد. این سازمان هم

چنین اختیارات قضایی داشت و در حقیقت دستگاه قضایی وسیع ارتش، وسیله ای برای تحکیم قدرت ساواک شد. (نراقی، ۱۳۸۱ الف: ۳۰۹-۳۱۰؛ مدنی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۸۴).

افزون بر ساواک، دو سازمان اطلاعاتی «بازرسی شاهنشاهی» و «رکن ۲ ارتش» نیز وجود داشت. سازمان بازرسی شاهنشاهی در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م تأسیس شد فردوست ریاست آن را بر عهده داشت مهمترین کار آن نظارت بر ساواک، جلوگیری از دسیسه های نظامی و ارائه گزارش هایی درباره فعالیت های مالی خانواده های ثروتمند بود. سازمان دوم در ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م تأسیس شد این سازمان نه تنها اطلاعات سری نظامی را گردآوری می کرد بلکه دو سازمان ساواک و بازرسی شاهنشاهی را از نزدیک زیر نظر داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۵۳۷). این شبکه گسترده تو در تو، امکان فعالیت علیه حکومت از درون خود تشکیلات را ضعیف می کرد از این گذشته توجه به اشخاصی که ریاست این سازمان ها را بر عهده داشتند همچون ارتشبد نصیری (رئیس ساواک)، همدم قدیمی محمدرضا پهلوی و فردوست (رئیس بازرسی شاهنشاهی) دوست دوران کودکی شاه، وفاداری این سازمان ها را به شخص پهلوی نشان می دهد. علاوه بر آن؛ قدرت بالای اطلاعاتی ساواک، فعالیت های اجتماعی و سیاسی که هماهنگ با حکومت نبود را محدود می کرد. ارتش مهمترین رکن ساختار قدرت سیاسی برای حفظ نظام بود که به همراه نیروهای اطلاعاتی اجازه انتقاد از وضع موجود را به کسی نمی داد و مخالفین نظام را سرکوب می کرد. پیامد این محدودیت فضای بسته سیاسی و طغیان علیه وضع موجود بود که به آن اشاره خواهد شد.

۲- دیوان سالاری

بوروکراسی یا دیوان سالاری در اصطلاح به معنای دستگاه اداری است که بر طبق نظام و مقررات معین، امور جاری موسسه ای (وزارتخانه، شرکت، دولت، دانشگاه و غیره) را اداره می کند و هدف های آن را پیش می برد. یکی از جنبه های منفی آن میل به گسترش قدرت و دامنه دستگاه و افزایش تسلط خود بر جنبه های هر چه بیشتری از زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است (آشوری، ۱۳۸۸: ۶۹). بر مبنای این تعریف از بوروکراسی، یکی از جنبه های تازه اعمال قدرت بر مردم استفاده از نظام اداری در

تحکیم قدرت است. حکومت از این قدرت نوظهور جهت تکمیل پایه های ساختار قدرت سیاسی استفاده کرد.

شاه با ایجاد سازمان های اداری سعی کرد سلطه خود را جهت حل بحران نفوذ تا اعماق روستاها پیش برد. تعاونی های روستایی، سپاه دانش، سپاه بهداشت، شرکت های سهامی زراعی، و غیره در کنار بهبود شرایط اجتماعی در جهت پیشبرد نفوذ سیاسی رژیم در روستاها نیز مؤثر بودند (برزین، ۱۳۷۳: ۱۷). همچنین طرح اصلاحات اداری و فرهنگی که دولت در ۱۳۴۷ش/۱۹۶۸م به منشور انقلاب سفید اضافه کرد یکی دیگر از تلاش های حکومت جهت اهمیت دادن به رشد بوروکراسی و جا انداختن دیوان سالاری بود (فیوضات، ۱۳۷۵: ۱۴۸). از این رو دستگاه عظیم دیوان سالاری کشور که زیر دست وزیران بود در خدمت ساختار قدرت سیاسی قرار گرفت. کارکنان دولت و وزیران که در حوالی ۱۳۴۳ش/۱۹۶۳م شامل ۱۲ وزیر و ۱۵۰ هزار کارمند بودند در سال های ۱۳۵۰ش/۱۹۷۰م به ۱۹ وزیر و ۳۰۴ هزار کارمند افزایش یافتند. در مجموع در ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م ۸۰۰ هزار نفر برای دولت و دستگاه های غیر نظامی کار می کردند که در میان آن ها از صاحبان مشاغل پردرآمد تا خدمتگزاران بخش خدماتی طبقه کارگر دیده می شد (فوران، ۱۳۸۸: ۴۲۷؛ بهشتی، ۱۳۷۲: ۲۰). روی هم رفته سازمان ها بیش از نیاز، کارمند داشتند آن هم کارمند بیکار، هدف شرح وظایف و ساختار تشکیلاتی هیچ یک از دستگاه های دولت ایران مشخص نبود و مجموعه راهنمایی برای آن تهیه و تدوین نشده بود (پیرنظر، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

پیامد گسترش نظام اداری برای حکومت این بود که دولت توانست راحت تر در زندگی روزمره شهروندان عادی نفوذ کند. همچنین شاه، خاندان سلطنتی و دربار تقریباً بر تمامی وزراتخانه ها و نهادهای اداری و اجرایی کشور سلطه پیدا کردند. طبیعی بود که برای تداوم این وضعیت تخصص های لازم برای احراز مدیریت ها در سطوح بالای امور اداری و اجرایی اغلب نادیده گرفته شود (مدنی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۵۰؛ مسعودانصاری، ۱۳۸۶: ۶۵). برای نمونه در وزارت کشور که مهم ترین و حساس ترین نقش را در اداره امور داخلی کشور به لحاظ تعیین استانداران، فرمانداران، شهرداران، و سایر دست اندرکاران امور و نظارت بر مسایل سیاسی و اجتماعی دارد و مسئولیت در آن تخصص حقوقی،

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بالایی می‌طلبید از میان وزاری مربوطه در طول سال‌های (۱۳۲۰-۱۳۵۷ش/۱۹۴۱-۱۹۷۹م) تنها ۷ نفر از تحصیلاتی در زمینه علوم سیاسی، و اقتصاد برخوردار بودند. ۷ نفر صرفاً تحصیلات نظامی داشتند و ۸ نفر از آنان پیش از احراز مقام وزارت کشور وزیر جنگ بودند (مدیرشانه چی، ۱۳۷۳: ۷۲). این در حالی است که کابینه و هیأت دولت، شوراها، کمیسیون‌ها نیز در دایره دیوانسالاری گسترده قرار می‌گرفتند.

شورای وزیران ایران در ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م از ۲۸ نفر تشکیل شده بود. اما به سبب عدم تمایل شاه، در هیچ تصمیمی نقش مؤثری نداشت. یکی از کارگزاران رژیم می‌گوید: «در حقیقت نخست وزیر خود اعلیحضرت، وزیر خارجه اعلیحضرت، وزیر اقتصاد اعلیحضرت بود» (باقی، ۱۳۷۳: ۷۹-۱۷۸). خلعتبری هم که در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۷ش/۱۹۷۲-۱۹۷۹م وزیر امور خارجه ایران بود، غالباً به سفیران کشورهای دیگر می‌گفت: او صرفاً یک پیام آور است در تمام موارد مهم و نیز غالباً امور کم‌اهمیت شخص اعلیحضرت تصمیم می‌گیرد (استمیل، ۱۳۷۸: ۳۷). به این صورت دیوان‌سالاری به عنوان یکی از ابزارهای ساختار قدرت سیاسی در عصر پهلوی دوم با گسترش حوزه اجتماعی خود، نفوذ و سیطره دولت بر مردم را آسان‌تر کرد و به گونه‌ای نظامند نقش سازمان‌های واسطه‌ای را که به ایجاد پیوند میان حکومت و جامعه می‌پرداختند تضعیف کرد.

۳- احزاب

حزب سیاسی گروهی سازمان یافته در درون یک نظام سیاسی است که با هدف کسب و به کارگیری قدرت سیاسی تشکیل می‌شود (مدیرشانه چی، ۱۳۷۵: ۱۸). در واقع، حزب زمانی شکل می‌گیرد که از دل نظام پارلمانی (که در آن حق رأی و مشارکت سیاسی رعایت شده است) برخیزد و یکی از ویژگی‌های برجسته آن این است که فشار سیاسی را جهت تأمین خواسته‌های خود از پایین (جامعه) به بالا (حاکمیت) وارد آورده و حکومت را تحت تأثیر فعالیت‌های خود قرار دهد. در این دوران به دلیل آن که احزاب شکل گرفته پس از کودتای ۲۸ مرداد/۱۹ آگوست با شرایط خاص خود شکل گرفتند و

فارغ از ویژگی‌هایی بودند که در بالا ذکر کردیم به جای مطالبات از حکومت در جهت تقویت رژیم قرار گرفتند. بختیار در رابطه با وضعیت احزاب در آن دوران می‌نویسد: «مملکت ایران بعد از سقوط مصدق یک روز هم حق نداشت که یک حزبی شبیه به حزب نیروی سوم، حزب ایران، جبهه ملی، و از این چیزها داشته باشد پس هیچ چیز اصیل ملی، هیچ تشکیلاتی در مدت ۲۵ سال این آدم نگذاشت نضج بگیرد» (طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

اثر بخشی بر جامعه همچون ایجاد فضای باز سیاسی و تولید فرهنگ مشارکتی نیز به شکلی صورت گرفت که به ساختار قدرت سیاسی کمک کرد. اثربخشی این احزاب از فعالیت در جامعه سیاسی و فشار از پایین به بالا به سمت همسان سازی جامعه در جهت حمایت از رژیم و کنترل فعالیت‌های جامعه از بالا به پایین حرکت کرد. بنابراین احزابی شکل گرفتند که با اهداف فوق مغایرت داشتند و نتیجه آن از یک طرف اعمال فشار از بالا به پایین در جهت تقویت ساختار قدرت و از طرف دیگر ناپایداری احزاب بود. این امر باعث شد که احزاب ضعیف‌ترین پایه ساختار قدرت سیاسی حکومت را تشکیل دهند. این ضعف تا آنجا پیش رفت که شاه به این نتیجه رسید نظام تک حزبی بهترین الگوی نظام حزبی به شمار می‌رود بنابراین احزاب پیشین را منحل کرد و حزب رستاخیز را تشکیل داد. این در حالی بود که شاه پیش از این در کتاب «مأموریت برای وطنم» نظر خود را درباره نظام تک حزبی این‌گونه بیان کرده بود: «اگر من به جای پادشاه مشروطه، یک دیکتاتور بودم و سوسه می‌شدم که یک حزب مسلط تک حزبی که هیتلر درست کرد یا حزبهایی که در کشورهای کمونیستی هست درست کنم» (پهلوی، ۱۳۵۳: ۳۳۷).

به نظر می‌رسد مهمترین ضعف احزاب در جهت تقویت قدرت این بود که حکومت به اجبار دست به تشکیل احزاب زد و پس از این جبر ناخواسته بود که سعی کرد احزاب را در خدمت ساختار قدرت قرار دهد، تا حدودی موفق شد ولی در نهایت دچار شکست شد. خود شاه در این زمینه اشاره می‌کند: «هنوز مفهوم دموکراسی پارلمانی و احزاب سیاسی برای ایران تازگی دارد و در کشورهایی که سنن ملی در طرز زندگانی و سنخ فکر مردم تأثیر عمیق دارد، فکری از این سخیف تر نیست که تصور شود ممکن است

احزاب سیاسی یکباره از میان مردم و به دست مردم به وجود آیند و به رشد و کمال برسند» (پهلوی، ۱۳۵۵، ج ۸: ۶۸۰۹). از این رو علت وجودی احزاب، آگاهی سیاسی برخی فعالان داخلی و الزامات بین‌المللی بود. هر دو در پی اعتراض به فضای سیاسی جامعه ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد، رژیم را تحت فشار قرار دادند. بدین ترتیب، حکومت تحت فشار افکار عمومی داخلی و خارجی و به منظور پیر نمودن خلأ گفتمان حزبی و تقویت وجهه‌ی مردم‌سالاری دستگاه سلطنت ناچار بود به گونه‌ای حکومت کند که وجود نوعی دموکراسی را در ایران تداعی کند. در این ساختار سیاسی تلاش شد تمایلات و خط فکری مردم از طریق نظام حزبی از بالا تعیین شود. به این ترتیب جای هیچ‌گونه مشارکت واقعی مردم در سیاستی که از بالا اعمال می‌شد وجود نداشت (آبادیان، ۱۳۸۷: ۶۷). احزابی که جذب ساختار قدرت سیاسی حکومت شدند همگی از جانب حکومت تقویت شدند.

در ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م دو حزب رسمی ملیون و مردم به وجود آمدند (یوسفی فر، ۱۳۸۴: ۱۹۴). این دو به دنبال ایجاد فضای رقابت سیاسی در کشور بودند و در صدد جذب نیروهای اجتماعی طبقه متوسط نوین برآمدند. این نظام دو حزبی این امکان را می‌داد که بین گرایش‌های مختلف رقابت ایجاد کند. رهبری این احزاب با دو تن از مشاوران مورد اعتماد شاه بودند: اقبال رهبر حزب ملیون و علم رهبر حزب مردم. این مسئله شخصی بودن ساختار قدرت سیاسی را به خوبی نشان می‌دهد. در سندی از حزب مردم آمده است: در دوره نخست وزیری اقبال، برخی از اعضای منفرد مجلس تقاضای عضویت در فراکسیون حزب مردم کردند. لیکن علم دبیر کل حزب این تقاضا را منوط به قبول شاه دانست. حتی در مرحله‌ای صراحتاً گفت که: «شاه با این امر مخالف است زیرا در این صورت حزب اقلیت به شکل اکثریت در خواهد آمد!» (پرونده حزب مردم، ش ۱۳۹، ص ۳۹). در جای دیگری گفته بود: «منظورش از تأسیس حزب مردم آن است که در مواردی فقط سر و صدا راه اندازد» (پرونده حزب مردم، ش ۱۶۷، ص ۵۱) بدین ترتیب؛ حکومت به وسیله این احزاب از یک طرف نبود تحرک سیاسی در جامعه را جبران کرد و از طرف دیگر نفوذ خود را در جامعه گسترش داد و از طریق این نفوذ به خصوص قدرت مجلس را به نفع خود شکل داد. اما دو حزب ملیون و مردم به دلیل فقدان

مشروعیت نتوانستند بیش از چند هزار عضو را به خود جلب کنند تقلب های انتخاباتی مجلس بیستم نیز نقطه عطفی در بی اعتبار کردن این احزاب گردید و باعث تغییر در آن ها شد(صدیقی، ۱۳۸۸؛ دیگر؛ هورکار؛ ریشار، ۱۳۷۷: ۱۸۰).

در ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م حزب ایران نوین جایگزین حزب ملیون شد. این حزب از سوی گروهی از تکنوکرات های جوان به رهبری منصور تأسیس شد. حزب خود را طرفدار اصلاحات انقلاب سفید معرفی کرد و از سوی ساواک و دفتر نخست وزیری کمک مالی دریافت نمود(دیگار، هورکار؛ ریشار، ۱۳۷۷: ۱۸۱). حزب ایران نوین تا ۱۳۵۳ش/۱۹۷۴م به صورت یک شبکه دربرگیرنده نهادها درآمد و بیشتر اتحادیه های کارگری و تعاونی های روستایی را کنترل کرد. با بسیاری از اصناف بازاری و سازمان های بهداشتی، سواد آموزی و توسعه که در اثر انقلاب سفید به وجود آمده بودند پیوند و ارتباط داشت. این حزب ۶۷ روزنامه و مجله منتشر کرد. شبکه ای از کانون های جوانان را در سراسر کشور به گردش درآورد و حتی اقدام به تأسیس یک دانشکده برای آموزش مدیران سیاسی کرد(گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۳۱). علیرغم این اقدامات از جایگاه اندکی در جامعه برخوردار بود و نهادی مردمی به شمار نمی آمد.

این حزب هم با حمایت دولت، اندک زمانی در خدمت حکومت قرار گرفت، تا این که در ۱۳۵۳ش/۱۹۷۵م شاه از عدم توانایی حزب ایران نوین و حزب مردم برای جلب پشتیبانی از سیاست خود دچار ناامیدی شد و دستور انحلال دو حزب مزبور(شاهدی، ۱۳۸۲: ۱: ۲۹۵) و تأسیس حزب واحد رستاخیز ایران را صادر کرد(شاهدی، ۱۳۸۳: ۱: ۱۶۴) و هویدا را به دبیر کلی آن منصوب کرد. این حزب به لحاظ استقلال، با احزاب پیشین تفاوت چندانی نداشت. علم در این مورد می نویسد: «به دستور شاه در نخستین کنگره حزب جدید به نام رستاخیز حضور یافتم در حدود ۴۴۰۰ نماینده از سراسر کشور شرکت کرده و آماده بحث درباره اساسنامه موقت حزب بودند همه مراسم خیلی خوب کارگردانی شده بود اما تو خالی بود بکلی تو خالی و ساختگی...»(علم، ۱۳۷۱، ج ۲: ۶۷۱). افزایش حقوق وزارتخانه های کار، مسکن و شهرسازی، صنایع و معادن، بهداشتی و بهزیستی، وزارت کشاورزی و عمران روستایی، اطلاعات و جهانگردی، فرهنگ و هنر، علوم و آموزش عالی، سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، گشودن شعبه هایی در بازار،

وضع قانون برای اصلاح تشکیلات اصناف، تأسیس شرکت های دولتی برای وارد کردن و توزیع مواد غذایی و غیره، حمایت از قانون «حمایت از خانواده» که در آن مسائل عرفی مقدم بر مسائل شرعی منظور بود، تشویق زنان به نپوشیدن چادر در دانشکده ها، فرستادن بازرسان ویژه برای بررسی موقوفه های مذهبی، قرار دادن اجازه انتشار کتاب های مذهبی تنها در اختیار اداره اوقاف و...، اقدامات اجتماعی، اقتصادی و مذهبی حزب رستخیز جهت تشدید نظارت بر کارمندان، کارگران کارخانه ها، روستاییان و از همه مهمتر نفوذ روزافزون دولت در بازارهای سنتی و مؤسسات مذهبی برای بسیج مردم و نهادینه کردن هر چه بیشتر سلطنت و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده برای دولت بود (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۴۴-۴۷).

۴- نفت

با افزایش قیمت نفت در دهه آخر حکومت، حلقه اجرایی ساختار قدرت سیاسی تکمیل شد. عواید نفت از ۱۳۰۰ ش/۱۹۲۱ م در تأمین نیازهای مالی دولت منبع نسبتاً مطمئنی بود و از این زمان به بعد سهم نفت در صادرات و تولید ایران افزایش یافت (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۸۸). ورود عواید نفتی به شبکه اقتصادی و مالی کشور را باید نقطه عطفی در افزایش پایه های قدرت حکومت به حساب آورد، به این صورت که افزایش قیمت نفت حکومت را قادر ساخت تا در کیفیت و وسعت برنامه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، تحولی صورت دهد. ثروت ناشی از افزایش قیمت نفت، سایر پایه های ساختار قدرت سیاسی، چون ارتش و دیوان سالاری را تقویت کرد. جنگ اعراب و اسرائیل موجب افزایش شدید بهای نفت در بازارهای بین المللی شد. وزرای اوپک در جلسه ۲۳/۱۳۵۱ دسامبر ۱۹۷۲ م در تهران بهای تجدید نظر شده را تعیین کردند. قیمت نفت خام سبک عربی که به عنوان پایه تلقی می شد، به ۱۱/۶۵ دلار در هر بشکه افزایش یافت. در حالی که تنها دو سال پیش از آن در قرارداد ۱۳۴۹ ش/۱۹۷۱ م تهران هر بشکه ۲/۱۸ دلار بود. بدین ترتیب درآمد نفت ایران که از ۹۰ میلیون دلار در ۱۳۳۴ ش/۱۹۵۵ م تا ۱/۱ میلیارد دلار در ۱۳۵۰ ش/۱۹۷۰ م بالا رفته بود اینک به رقم ۲۱/۴ میلیارد دلار رسیده بود (فردوست، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۲۷). بالا رفتن قیمت نفت باعث

عدم توجه دولت به سایر منابع تحصیل درآمد شد. روز به روز از اتکای دولت به درآمدهای مالیاتی کاسته شد به گونه ای که سهم مالیات های مستقیم و غیر مستقیم که در دهه ۳۰/ش/۵۰م رو به افزایش بود و در ۱۳۴۲/ش/۱۹۶۳م حدود ۴۹٪ کل منابع اعتبار دولت را تشکیل می داد. در ۱۳۵۴/ش/۱۹۷۵م به ۱۶٪ و در ۱۳۵۶ به ۱۴٪ کاهش یافت. به جای آن سهم درآمدهای نفتی در بودجه کشور سیر صعودی را طی کرد. در ۱۳۴۲ ش/۱۹۶۳م ۲۷٪ و در ۱۳۵۶/ش/۱۹۷۹م به ۶۱٪ رسید(واقفی، ۱۳۶۰: ۷۰). این امر نشان می دهد که افزایش قیمت نفت به حدی گسترده بود که سایر منابع درآمد دولت در مقابل آن ناچیز گرفته شد. به گمان نگارنده، قدرت جدید نفتی که از آن به استبداد نفتی یاد می شود، از این زمان شکل گرفت. در نتیجه روز به روز ساختار اجتماعی - اقتصادی به نفت وابسته تر شد و نظام اداری کشور هم به تبعیت از ساختار مزبور، به تعبیر بهشتی، نفت خوار گشت(بهشتی، ۱۳۷۲: ۲۰).

علاوه بر نظام اداری، ارتش هم از طریق درآمد نفت تقویت شدند. پس از افزایش قیمت نفت، بودجه سالیانه ارتش از یک میلیارد و هشت صد میلیون دلار در ۱۳۵۲/ش/۱۹۷۶م افزایش یافت. همچنین؛ قسمتی از دارایی نفت به خانواده ی سلطنتی انتقال یافت. درآمد نفت چنان تأثیری بر قدرت رژیم نهاد که آن را یکی از دو عامل فرمانروایی سلطانی شاه دانسته اند.(کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۶) نقش درآمد نفت در ساختار قدرت سیاسی، استقلال مالی حکومت و کاهش اتکا به منابع عمومی همچون مالیات بود.

نقش ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم در بروز انقلاب

دیوان سالاری و احزاب هر کدام حوزه نفوذ خود را تا پایین ترین لایه های جامعه گسترش دادند. گسترش نظام دیوان سالاری پس از کودتای ۱۳۳۲/ش/۱۹۵۳م شروع به کار کرد که باعث افت سازمان های بینابینی مانند انجمن ها، محافل ادواری، سازمان های کشاورزی سنتی و سایر ابعاد زندگی که واسطه بین توده مردم با حکومت بودند گردید این امر منجر به جدایی حکومت از جامعه شد که هیچ گونه سازمان میانجی قابل توجهی برای ایجاد ارتباط بین این دو وجود نداشت(معدل، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۵). علاوه بر این؛ سیاست گذاری حکومت در برخی امور در جهت تضعیف قدرت سیاسی حرکت

کرد. یعنی از یک سو مسائلی چون: مشارکت سیاسی، احزاب پویا و دموکراسی، جایگاهی در نظام سیاسی نداشت و از طرف دیگر نظام آموزشی به ترویج این نهادها سوق داده شد. به طور نمونه: در دهه ۴۰-۵۰ش/۶۰-۷۰م رشته های علوم انسانی در دانشگاه های کشور رشد قابل توجهی یافت و تعداد دانشجویان آن چند برابر شد در کنار آن دانشگاه ملی ایران در سال تحصیلی ۱۳۳۹ش/۱۹۶۱م و مؤسسه عالی سیاسی و امور حزبی در ۱۳۵۰ش/۱۹۷۲م که به دانشکده علوم سیاسی و اجتماعی تغییر نام یافت تأسیس شدند. حضور نهادهای علوم انسانی و تربیت چندین هزار دانشجو آن هم با متون درسی غربی، نمی توانست با فرهنگ سیاسی سلطنت سازگار باشد(اسماعیلی، ۱۳۸۸: ۴۴). ساختار قدرت سیاسی با اجزای تشکیل دهنده خود(ارتش و نیروهای اطلاعاتی، دیوانسالاری، احزاب و نفت) با دو شیوه نظارت - کنترل و سرکوب نقش خود را در جامعه ایفا کرد. در واقع؛ این ساختار سعی داشت با نفوذ و گسترش سیطره خود بر بخش های مختلف کشور از طریق گسترش نظام اداری با گزینش و ایجاد برنامه های اجتماعی و فرهنگی از طریق احزاب به لایه های مختلف اجتماعی ورود کند، بدون توجه به این امر که با حذف حلقه های سنتی میان جامعه با رژیم که پیش از این وجود داشت آن دو را از هم جدا می کرد. همچنین سرکوب هر گونه اظهار عقیده مخالف، باعث شد طیف های مختلف معترض به فضاهای دیگری روی آورند و زمینه اتحاد مخالفان و بروز نارضایتی گسترده را فراهم کنند. در نهایت افزایش قیمت نفت سبب شد تا رژیم نسبت به دیگر درآمدهای عمومی به ویژه مالیات که حلقه پیوند رژیم با جامعه بود بی تفاوت باشد و این استقلال مالی هر چه بیشتر حکومت را از جامعه جدا کرد. ابزارهای ساختار قدرت سیاسی با اعمال نظارت - کنترل و سرکوب رژیم را پشتیبانی می کردند.

۱- نظارت - کنترل

یکی عواملی که باعث شکاف بین حکومت و جامعه گردید، سانسور گسترده بود. سانسور بر کلیه وسایل بیان عقیده حکمفرمایی می کرد. دانشجویان خارج کشور تحت مراقبت شدید قرار داشتند و درباره بازگشت به ایران دچار تردید می شدند. چون بازگشت آنان

با بازجویی و بازداشت آغاز می‌شد. مطبوعات آزادی خود را از دست دادند و امتیازات مطبوعاتی بر حسب صلاحدید دولت، صادر می‌شد. تعداد نشریات دولتی در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۶ش/۱۹۵۳-۱۹۷۸م به ۴۶۳ عنوان رسید. محتوای این نشریات غالباً از مباحث سیاسی - اقتصادی فاصله گرفته؛ فقط به برخی جنبه‌های خبری و اجتماعی می‌پرداخت (برزین، ۱۳۷۰: ۲۲). سانسور کتب و جراید نیز در طول این دوره به شدت انجام می‌گرفت. در فاصله ۱۳۴۲-۱۳۵۷ش/۱۹۶۴-۱۹۷۹م شدیدترین سانسورها اعمال می‌شد و انتشار کتاب که تا ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م رشد کمی مثبت داشت از این سال سیر نزولی پیدا کرد به طوری که ۴۲۱۵ عنوان کتاب در ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م به ۲۰۰۰ عنوان کتاب در هر یک از سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۷ش/۱۹۷۵-۱۹۷۹م تقلیل یافت. این عدد حتی از تعداد کتب منتشره در ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م نیز کمتر است. اداره نگارش مهمترین مرجع سانسور (ممیزی)، پیش از انتشار بود و هر کتاب پیش از انتشار به بهانه گرفتن شماره ثبت کتابخانه ملی، به اداره نگارش تحویل داده می‌شد و ساواک تنها سازمانی بود که رسماً کار سانسور بعد از انتشار را به عهده داشت (خسروی، ۱۳۷۸: ۱۶۶-۱۷۰). برقراری سانسور توسط ساواک تا بدان حد پیشرفت کرد که گاه اتفاق می‌افتاد جلوی انتشار کتاب‌هایی را که قبلاً بارها چاپ شده بود می‌گرفتند. مثلاً از انتشار نمایشنامه هملت به این دلیل جلوگیری می‌کردند که: در آن شاه یا شاهزاده ای کشته می‌شد (دیگار؛ هورکارد؛ ریشار، ۱۳۷۷: ۱۶۵).

در فشاری که ساختار قدرت سیاسی برای مدرنیزه کردن ایران وارد آورد کمترین کوششی برای ایجاد بستری جهت اظهار عقیده سیاسی نکرد. در این مورد راجی به نقل از روزنامه تایمز می‌نویسد: «ناظران غربی طرفدار ایران نیز معتقدند که شرایط حاکم بر آن کشور به هیچ وجه نمی‌تواند توجیه‌کننده اختناق موجود در ایران باشد» (راجی، ۱۳۷۴: ۴۳). نبود فضای قانونی برای اظهار عقیده یا انتقاد از سیاست‌های رژیم، سبب شد تا معترضین فضاهای دیگری را انتخاب کنند و هر چه بیشتر از رژیم فاصله بگیرند. ارتش و نیروهای اطلاعاتی، به ویژه ساواک، شرایطی را به وجود آوردند که جامعه را از وجود فضایی که در آن نارضایتی خود را ابراز کنند ناامید کرد. برژینسکی در این مورد معتقد است: «مدنیزه کردن جامعه محتاج به یک سیستم سیاسی است که بتواند شرکت

عموم را در امور سیاسی وسعت داده و در عین حال دریچه های امنی نیز برای نارضایتی اجتماعی باز کند» (برژینسکی، ۱۳۶۲: ۱۲۶). رژیم پهلوی «دریچه های امن برای نارضایتی اجتماعی» را در وجود احزاب خلاصه کرد اما این امر هم، تغییری در فضای سیاسی جامعه نداشت. به این علت که احزاب شکل گرفته در این دوران با شرایطی متفاوت با ویژگی های یک حزب، شکل گرفتند و در نتیجه نتوانستند مرکزی برای ابراز درخواست های جامعه باشند.

احزاب سیاسی در جوامعی امکان ظهور می یابند که از رأی عمومی و دموکراسی پارلمانی یعنی فرهنگ سیاسی مشارکت به وجود آمده اند (علم، ۱۳۸۷: ۴۹). از آن جا که فرهنگ سیاسی در ایران عصر پهلوی دوم، مبتنی بر آمریت و تابعیت بود، ساخت سیاسی غیر مشارکتی را به وجود آورد. لازمه ی حضور و فعالیت احزاب سیاسی وجود فرهنگ سیاسی متناسب با آن است و تا فرهنگ سیاسی دموکراتیک جایگزین فرهنگ سیاسی آمریت و تابعیت نشود، سخن از تداوم و پایداری احزاب بی معنا است (علم، ۱۳۸۷: ۴۱۰). جدای از این امر، احزاب دولتی شکل گرفته پس از کودتای ۲۸ مرداد همگی نماینده شاه بودند تا مردم. بدین ترتیب اصلی ترین ویژگی حزب یعنی فشار از پایین به بالا به فشار از بالا به پایین تبدیل شد. این امر باعث شد تا مردم، نسبت به هر گونه فعالیت سیاسی منسوب به رژیم، بی تفاوت باشند. در نتیجه حکومت از مشارکت سیاسی مردم محروم شد برای نمونه: انتخابات انجمن شهر در ۱۳۵۵ش/۱۹۷۶م در تمام کشور برگزار شد، با وجود این که بیش از حد معمول آزادی داده شده بود. مردم تهران نسبت به این جریان کاملاً بی تفاوت بودند. از ۵ میلیون نفر واجد شرایط فقط ۷۰۰ هزار نفر شرکت کردند (علم، ۱۳۷۱، ج ۲: ۸۲۸).

حزب رستاخیز بی تفاوتی را در جامعه تبدیل به نارضایتی کرد. فاصله میان حکومت و جامعه را تشدید، و نارضایتی گروه های مختلف را گسترش داد. مخالفت بقایی، مؤسس حزب زحمتکشان با آن، یکی از این جمله مخالفت ها بود (محمدی، ۱۳۵۸: ۴۲۵). به انحصار درآوردن سازمان ها و وسایل ارتباطی، نیروهای اجتماعی را از حضور در خیابان ها که از آن طریق می توانستند شکایت ها و خواسته های خود را در حوزه سیاسی مطرح کنند محروم کرد. افراد بیشتری امید به اصلاحات را از دست دادند و انگیزه هایی

برای انقلاب پیدا کردند. مخالفانی که به شرط آشکار نکردن مخالفت، سال‌ها به حال خود رها شده بودند اکنون چاره‌ای جز ثبت نام در حزب رستاخیز، ستایش از رژیم و حتی راهپیمایی در خیابان به نشانه بزرگداشت سلطنت ۲۵۰۰ ساله نداشتند. (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۴۷-۵۴۸).

امام خمینی(ره)، از همان آغاز فعالیت حزب رستاخیز، چگونگی تأسیس و عملکرد آن را مورد انتقاد قرار داد و خواستار توقف فعالیت‌های غیر قانونی آن شد(شاهدی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۲۲). به این ترتیب؛ حزب رستاخیز به جای ایجاد حلقه‌های ارتباطی جدید، اندک حلقه‌های ارتباطی موجود را نیز از هم گسیخت. هر دو روزنامه دیلی تلگراف و فاینانشل تایمز گزارش داده‌اند که: عمده نارضایتی طبقه متوسط ایران، از ادامه سیاست تک حزبی در کشور است.(راجی، ۱۳۷۴: ۸۸-۱۸۹) به طوری که در آستانه انقلاب، ساختمان‌های حزب در مناطق مختلف کشور مورد هجوم مخالفان قرار گرفت(شاهدی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۳۱). هم‌چنین؛ خود شاه می‌گوید: «یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در ۱۳۵۳ بود»(پهلوی، ۱۳۸۰: ۳۱۷).

۲- سرکوب

سرکوب، توسط ارتش و نیروهای اطلاعاتی به ویژه ساواک دومین حربه ساختار قدرت سیاسی جهت حفظ رژیم بود. شاه، بعد از کودتای ۲۸ مرداد به مرور تمام قدرت خود را به کار گرفت تا همه مخالفین حکومتش را یک به یک سرکوب کند و بعد از مدتی نیز ضمن ممنوعیت تمام احزاب سیاسی و جلوگیری از انتخابات آزاد فقط به دو حزب ملیون و مردم اجازه فعالیت داد(صمیمی، ۱۳۷۴: ۳۸). محاکمات گروه‌ها و افرادی همچون مصدق، فاطمی، و نهضت آزادی که مخالفان سیاسی رژیم محسوب می‌شدند، همگی در دادگاه‌های نظامی برگزار شد(طیرانی، ۱۳۸۲: ۷) مارتین، نامزد دبیرکل سازمان عفو بین‌الملل، اظهار داشت: مهمترین مسئله‌ای که می‌توان به آن اشاره کرد: محاکمه مخالفان سیاسی در دادگاه‌های نظامی ایران و احکام صادره برای متهمان است، که به خاطر عدم پیروی این دادگاه‌ها از قوانین جاری ایران به هیچ وجه نمی‌تواند قابل پذیرش باشد(راجی، ۱۳۷۴: ۴۷-۴۸). از نیمه ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م رژیم به

سرکوب بقیه مخالفین و کسانی که حاضر به سکوت و یا کنار کشیدن از صحنه مبارزه نبود پرداخت. در آبان ۱۳۴۲ش/نوامبر ۱۹۶۳م، سران نهضت آزادی ایران به محاکمه کشیده شدند. داریوش فروهر و چند تن از فعالان حزب ملت ایران، همچون سامی، و گروهی از دانشجویان، بازاریان، و افراد وابسته به جبهه ملی با محاکمه یا بدون محاکمه به زندان رفتند. جمعی برای انجام خدمت سربازی به نقاطی بد آب و هوا فرستاده شدند. طیب حاج رضایی به جرم تحریک مردم به شورش در محرم ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م به حکم دادگاه نظامی محکوم به اعدام و در آبان ۱۳۴۳ش/نوامبر ۱۹۶۴م، تیرباران شد. در ۱۳۴۴ش/۱۹۶۶م خلیل ملکی، رضا شایان، میرحسین سرشار و علیجان شانسلی، رهبران جامعه سوسیالیست های نهضت ملی، دستگیر و پس از محاکمه کوتاهی در دادگاه نظامی به زندان محکوم گردیدند (نجاتی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۹۷؛ آل احمد، بی تا: ۳۷۹).

ساواک از اواخر ۱۳۵۲ش/۱۹۷۴م، محکومیت های سبک و کمتر از دو سال را کنار گذاشت و از اوایل ۱۳۵۳ش/۱۹۷۴م محکومیت های سنگین ۱۰ و ۱۵ سال و ابد را برای متهمان قرار داد. پایین ترین محکومیت برای زندانیان سیاسی، کمتر از سه سال مقرر شد. هر گونه اظهار نظر سیاسی برای مخالفان قدغن شد (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۲۱۷). تأسیس حزب واحد رستاخیز، میدان عمل ساواک را افزایش داد. در سال های ۱۳۴۴-۱۳۵۷ش/۱۹۶۵-۱۹۷۸م، ارتشبد نصیری در رأس این سازمان قرار داشت. شکنجه های بدنی و اعدام های سریع متداول بود. در ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م شاه به خبرنگار روزنامه لوموند اظهار داشت: «نیازی به شکنجه جسمی مخالفان ندارد زیرا شکنجه های روحی کافی است» (دیگار؛ هورکارد؛ ریشار، ۱۳۷۷: ۱۶۵). ساواک که فعالیت هایش جنبه محرمانه و پنهانی داشت، تمام سعی خود را به کار گرفت تا محیطی آکنده از ترس به وجود آورد و با این کار چنان جو مسلطی بر جامعه حکمفرما کرده بود که هیچ کس واقعاً جرأت نداشت در حضور دیگران سخنی به زبان آورد. محیط ترس و ارباب در دانشگاه یا هر محفلی که به روحیه انتقاد و مخالفت شهرت داشت سنگینی می کرد. این امر جامعه را نسبت به رژیم بدبین کرد و از این نظر دستگاه سرکوبگر حکومت، بیشترین نقش را در ناامیدی جامعه از هر گونه تعامل با حکومت داشت.

نتیجه گیری

شخصی بودن و تمرکز گرایی ماهیت ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم است این ماهیت، حکومت را از مردم جدا کرد و باعث شد تا جامعه نسبت به حکومت بی تفاوت باشد. عدم مشارکت سیاسی مردم یکی از مصادیق این بی تفاوتی است. حکومتی از ثبات سیاسی برخوردار است که مقبولیت عمومی داشته باشد یعنی مورد قبول و رضایت عمومی مردم قرار گیرد این امر در گرو راضی نگه داشتن و توجه به خواسته های آنان است. یعنی تبعیت دولت از خواسته جامعه، حکومت برای ایجاد چنین بستری تلاش چندانی نکرد یا تلاش های وی با شکست مواجه شد. این ساختار با اجزای تشکیل دهنده خود سعی کرد با شیوه های متفاوت نظارت - کنترل و سرکوب نظام را با همین ماهیت حفظ کند که بسته بودن فضای سیاسی و سرکوب منتهی شد. این امر سبب شد حکومت حلقه های قدیمی ارتباط با جامعه را از دست بدهد. هم چنین به علت بسته بودن فضای سیاسی، برخی نسبت به حکومت بی تفاوت شدند. برخی نیز به فضاهایی رو آوردند که نارضایتی خود را ابراز کنند. بدین صورت حکومت، ناخواسته فضایی را به وجود آورد که مخالفان را به یکدیگر نزدیکتر کرد. سرکوب مخالفان هم که توسط ارتش و نیروهای اطلاعاتی صورت گرفت شکاف ایجاد شده بین حکومت و جامعه را عمیق تر و آن دو را بیش از پیش از هم جدا کرد. مشکل اصلی حکومت به لحاظ سیاسی آن بود که تلاش می کرد به جامعه نزدیک شود تا از حمایت قدرتمندانه مردم که دارنده مشروعیت حکومت هستند بی بهره نباشد. اما تلاشی برای تغییر ساختار قدرت سیاسی که خود عامل جدایی حکومت و جامعه بود انجام نداد.

منابع:

کتاب:

آبادیان، حسین (۱۳۸۷) دو دهه واپسین حکومت پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ سوم.

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳) ایران بین دو انقلاب درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی معاصر ایران، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی لیلابی، تهران: نی، چاپ نهم.

آشوری، داریوش (۱۳۸۸) دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی)، تهران: مروارید، چاپ هفدهم.

آل احمد، جلال (بی تا) در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: رواق، چاپ دوم. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵) نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران: قومس، چاپ سوم.

استمپل، جان دی (۱۳۷۸) درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم.

باقی، ع (۱۳۷۳) تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی بی سی)، [بی جا]: تفکر.

برزین، مسعود (۱۳۷۰) تجزیه و تحلیل آماری مطبوعات ایران (۵۷-۱۳۱۵)، تهران: بهجت.

برژینسکی، زیگینف (۱۳۶۲) اسرار سقوط شاه، ترجمه حمید احمدی، [بی جا]: جامی. پهلوی، محمدرضا (۱۳۸۰) پاسخ به تاریخ، به کوشش شهریار ماکان، تهران: البرز، چاپ چهارم.

_____ (۱۳۵۳) مأموریت برای وطنم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ

هفتم

_____ (۱۳۵۵) مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات

اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، [تهران]: [کتابخانه پهلوی]، جلد هشتم.

پیرنظر، هوشگ. (۱۳۸۴) هر چه کاشتیم درو کردیم خاطراتی از کارگزاران رژیم گذشته و روند نوسازی سازمان های اداری در ایران، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، تهران: علم.

خسروی، فریبرز (۱۳۷۸) سانسور: تحلیلی بر سانسور کتاب در دوره پهلوی دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر.

دیگار، ژان پیر؛ هورکارد، برنارد؛ ریشار، یان (۱۳۷۷) ایران در قرن بیستم اوضاع سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در یکصد سال اخیر، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز

راجی، پرویز (۱۳۷۴) خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح.امهران، تهران: اطلاعات، چاپ دهم.

زیباکلام، صادق (۱۳۸۰) مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، تهران: روزنه، چاپ چهارم. سولیوان، ویلیام (۱۳۶۱) مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، [بی جا]: هفته، چاپ دوم.

سینائی، وحید (۱۳۸۴) دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۳۵۷-۱۲۹۹)، تهران: کویر

شاهدی، مظفر (۱۳۸۲) حزب رستاخیز اشتباه آسیب شناسی یک ناکامی بزرگ، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، جلد اول و دوم.

صمیمی، مینو (۱۳۷۴) پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: اطلاعات، چاپ هشتم.

طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، (۱۳۸۰) خاطرات شاپور بختیار (آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی)، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی، تهران: زیبا.

طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، (۱۳۸۴) خاطرات محمد یگانه، مصاحبه کننده ضیاء صدقی به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: ثالث.

طیرانی، امیر (۱۳۸۲) محاکمات سیاسی در ایران (از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۲)، تهران: علم. عباسی، ابراهیم (۱۳۸۳) دولت پهلوی و توسعه اقتصادی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- علم، اسدالله (۱۳۷۱) گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)، ترجمه گروه مترجمان انتشارات طرح نو زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: طرح نو، چاپ سوم، جلد دوم.
- علم، محمدرضا (۱۳۸۷) سهم فرهنگ سیاسی ایران در ناپایداری احزاب، تهران: نیک فرجام.
- فالچی، اوریانا (۱۳۷۵) مصاحبه با تاریخ، ترجمه پیروز ملکی، تهران: امیرکبیر. چاپ دوم، جلد دوم.
- فردوست، حسین (۱۳۷۱) ظهور و سقوط سلطنت پهلوی خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، تهران: اطلاعات، چاپ چهارم، جلد اول.
- فوران، جان (۱۳۸۸) مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ نهم.
- فوکو، میشل (۱۳۸۶) ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس، چاپ چهارم.
- فونتن، آندره (۱۳۶۴) یک بستر و دو رؤیا تاریخ تنش زدایی «۱۹۸۱-۱۹۶۲»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، چاپ پنجم.
- فیوضات، ابراهیم (۱۳۷۵) دولت در عصر پهلوی، تهران: انتشارات چاپخش.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲) اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- کدی، نیکی آر (۱۳۶۹) ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۸) ایران: سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، [بی جا]: سحاب کتاب.
- گازیوروسکی. مارک ج (۱۳۷۱) سیاست خارجی آمریکا و شاه، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم. مثل برف آب خواهیم شد «مذاکرات شورای فرماندهان ارتش» (دی - بهمن ۱۳۵۷)، (۱۳۶۶) تهران: نی؛ چاپ سوم.

محمدی، محمد (۱۳۵۸) شناخت حقیقت دکتر مظفر بقایی در پیشگاه تاریخ، [ابی جا]: یارم چاپ.

مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه تجدیدنظر غیر صالح نظامی، [ابی تا] [ابی جا]: [ابی نا].

مدنی، سید جلال الدین (۱۳۶۹) تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، جلد اول و دوم.

مدیرشانه چی، محسن (۱۳۷۵) احزاب سیاسی ایران با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیستها، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

مسعودانصاری، احمدعلی (۱۳۸۶) پس از سقوط سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ ششم.

معدل، منصور (۱۳۸۲) طبقه سیاست و ایدولوژی در انقلاب، ترجمه محمدسالار کسرای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

نجاتی، غلامرضا (۱۳۸۴) تاریخ بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هفتم، ۲ جلدی.

نراقی، احسان (۱۳۸۱ الف) از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ چهارم.

نراقی، احسان (۱۳۸۱ ب) آن حکایت ها گفتگوی هرمز کی با احسان نراقی، مصاحبه کننده هرمز کی، تهران: حکایت قلم نوین (جامعه ایرانیان سابق)، چاپ سوم.

_____ (۱۳۸۲) در پی آن حکایت ها، تهران: حکایت قلم نوین (جامعه ایرانیان سابق).

واقفی، مجید (۱۳۶۰) نقش دولت در اقتصاد ایران: ۱۳۳۲-۱۳۵۷، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد.

یوسفی فر، شهرام (۱۳۸۴) حزب ملیون به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۸۸) «فرهنگ سیاسی هیأت حاکم در دوره پهلوی دوم» فصلنامه مطالعات تاریخی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ش ۲۶، (۲۷ تا ۶۵).
 برزین، سعید (۱۳۷۳) «ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی در ایران» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۹-۱۰، (۱۴ تا ۲۱).

بهشتی، محمدباقر (۱۳۷۲) «بررسی بهره‌وری در سازمان‌های دولتی ایران و راههای افزایش آن» به کوشش ابوالحسن فقیهی، مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل اداری ایران، تهران: علامه طباطبایی.

رستم، فرهاد (۱۳۷۶)، «اسناد در وزارت دربار (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰) گزارشهای روزانه حسین علا به محمدرضا پهلوی» تاریخ معاصر ایران، ش ۲، (۱۲۳ تا ۱۷۴).

صدیقی، محبوبه (۱۳۸۹) «نگاهی به پدیده نوسازی».

<http://www.dowran.ir/show.php?id=101129504>

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹) «رژیم‌های سلطانی مورد رژیم پهلوی در ایران» ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و محمدسعید قائنی نجفی، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۹-۱۰، (۱۲ تا ۳۱).

مدیرشانه چی، محسن (۱۳۷۳) «نقش نظام اداری در توسعه سیاسی ایران در مقطع زمانی ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰» مجله ایران فردا، ش ۱۳ - ۱۴، (۷۱ تا ۷۴).

اسناد پرونده حزب مردم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.